

بسم الله الرحمن الرحيم

مسابقه تبلیغی سبک زندگی عاشورایی

نام: لیلا سادات

نام خانوادگی: غمیویی

تحصیلات: سطح ۳ رشته تفسیر و علوم قرآنی

کد طلبگی: ۹۱۱۳۱۱۰۳۹۸

شماره تماس: ۰۹۳۵۶۰۷۹۳۱۹

موضوع انتخابی: شرکت کننده در دو موضوع در قالب متن ادبی

۱. موضوع: اهمیت اقامه نماز جماعت و نماز اول وقت با نگاهی به نماز ظهر عاشورا
۲. موضوع: آداب اطاعت از ولی امر و رهبری در زندگی فردی و اجتماعی (با الهام از عاشورا)

أ. درسی که از مسلم بن عقیل آموختم

ب. درسی که از قاسم بن الحسن آموختم

ج. درسی که از حضرت زینب سلام الله علیها آموختم

مقدمه

گوش کن ...

گوش کن ... صدایی نمی شنوی؟

صدایی آرام بخش...

صدایی حزین...

همه هستی به یک صدا اورا می خوانند ... هر ذره ای در گوشه ای از این عالم....

تک تک امامتحد...

فرد فرد اما اقتدا به امام جماعتی دارند...

گوش کن ... کمی با دقت ! نمی شنوی صدای قربه الی الله حسین را؟!!

صدای اقتدای مسلم، صدای اقتدای زینب به حسین را؟!!

حسین همچنان گرم نماز و هستی پیوسته در قفای او، با اقتدا به او تکبیره الاحرام می گویند....

گوش کن...

گوش کن...

درست می شنوی . هموست که قامت می بندد و تکبیر می گوید ...

چشم ها را ببند .. فقط گوش کن....

۱. موضوع: اهمیت اقامه نماز جماعت و نماز اول وقت با نگاهی به نماز ظهر

عاشورا

خداوند این حسین کیست که سید الساجدین در جواب سائلی که از می پرسد چرا پدرتان اولادشان اندک بود فرمودند:

تو از این امر متعجبی و تعجب من از این است که من چگونه متولد شده و به دنیا آمده ام؟!!

چرا که پدرم ابا عبدالله الحسین، روزی افزون بر هزار رکعت نماز میخواند، آری، روزی هزار رکعت...!!

خداوند این چه نمازیست؟! نمازی که یک رکعتش فضیلت ها در پی دارد، که به احصا و شمارش نیاید. حال اگر عبدی چون حسین بن علی با آن مقام شامخ و رفیع، روزی هزار بار، بلکه افزون بر هزار در مقابل معبودش بایستد و در هر، هزار رکعت، هزار قیام و هزار رکوع و دوهزار سجده و هزار تشهد و هزار سلام... هزار سلام از او به معبود هزار پاسخ سلام از معبود به او... که گفت انت السلام و منک السلام والیک یعود السلام....

چه عشق بازیست این سلام و جواب سلام... و باز سلام و سلم و سلامت و اسلام و تسلیم...

آری این نماز یعنی تسلیم محض بودن و اسلام ناب را جرعه جرعه نوشیدن...

نماز حسین چون نماز ملکوتیان و عرش نشینان بود. هیمنش هیمنی تر از عالم هیمن بود.

بیخود از خود و سرگشته معبود.. این حسین بود که خود تسلیم محض بود و پیروانش مسلمانان محض....

نماز درس صبوری در مقابل هوس ها را به انسان می آموزد و صبر و شکیبایی را جرعه جرعه در کام انسان می چکاند. آن قدر انسان را صبور می کند که صبر در مقابل انسان به ستوه می آید... نماز درس از خود گذشتگی و رهایی از بند شهوات و رهایی از لذت های زود گذر را به انسان می آموزد. هر چند شهوتی حلال و پاک باشد...! نماز معلم ادب است و نماز گزار شاگرد بزرگترین ادیب عالم...!

در نماز انسان، با خود مودب بودن را مرور می کند و خود را به زیور ادب می آراید، و هزاران هزار فضیلت و برتری از قبل نماز عاید انسان می شود و ره توشه دنیا و آخرت او می گردد...

اما چه نمازی و به امامت کدامین امام جماعت..؟

آری اگر امام جماعت حسین باشد و ماموم عمری شیفته و دل‌باخته حسین... به راستی آن ماموم به کنه نماز خواهد رسید... حتی اگر از حسین جدا شود...

آری این گونه نماز میسر می شود، آن هم فقط با اقتدای دل به امامت حسین. حتی اگر حسین در مکه باشد و مسلم در کوفه، باز مسلم با اقتدای به حسین و نماز حسین امین او خواهد بود. زیرا عمری محو نماز حسین بوده...

یا اگر حسین با لب تشنه زیر هرم تابش آفتاب، هلاکت و عطش را با تمام وجود بچشد و عباس در شط علقمه دست بر آب فرو برده و نیت سیراب کردن خود را داشته باشد، چون مامون حسین بوده و عمری در نمازی به امامت حسین درس ادب را مرور کرده، این بار هم بی حضور حسین مودب خواهد بود، فقط با اقتدای دل به نماز حسین...

یا اگر زینب قطعه قطعه شدن حسین را ببیند و کشته شدن طفلکان معصوم را به نظاره بنشیند، چون عمریست ماموم حسین بوده، باز هم صبر می کند و صبر را و باز هم صبوری را، حلم و شکیبایی را مردود مکتب خود می کند و برد باری را به وادی فصاحت می کشاند و خود پیروز میدان صبر و شکیبایی می شود!!

یا حتی قاسم باشد و نوعروسی چند روزه. حتی اگر لختی تا لحظه وصال باقی نمانده باشد، چون عمریست به مولای خود اقتدا کرده و درس رهایی از بند شهوات را آموخته، این بار دور از حسین دور تر از خیمه عمودر معرکه تیغ و نیزه و سنان، باز هم می تواند از خود بگذرد. حتی بند شهوات حلال را از پای خود ببرد!

آری می شود، چون حسین از تبار ملکوتیان بود، نه... او امام مقتدای ملکوتیان بود و در همه حال محو در جمال ذوالجلال...

او خالص بود و اخلاص و ام دار جرعه ای از خلوص او...

این چنین بود که حسین کرد، آنچه را که کرد و بر پیشانی تاریخ حک شد آنچه که حک شد... و بر جریده عالم ثبت شد آنچه که ثبت شده از حسین و یاران حسین و نماز جماعت یاران حسین نه فقط در ظهر عاشورا بلکه در لحظه لحظه نفس کشیدن های عاشقانه اشان با اقتدا به حسین قربة الی الله...
پایان

۲. موضوع: آداب اطاعت از ولی امر و رهبری در زندگی فردی و اجتماعی (با

الهام از عاشورا)

الف: درسی که از مسلم بن عقیل آموختم!

و اما مسلم سفیر حسین که عمری به امامت حسین نماز را به پا داشته و از نماز حسین درس امانت و وفا داری آموخته چگونه در خلوت و جلوت زندگی خویشتن مطیع بودن را به نمایش گذاشت و در کدامین وادی حیرت، امانت داری خویش را به رخ عالمیان کشید؟!
نامه ای از کوفه رسید....

یا حسین مزارع سر سبز و درختان پر بار و رودها جاری و چشمه ها جوشان... سرزمین ما فقط تورا کم دارد! بی درنگ بیا...

حسین به رسم ادب دعوت میزبانان را اجابت کرد و مسلم را با آغوشی باز و پر از پیام بشارت به سمت مردم کوفه رهسپار کرد.

حسین در راه اسلام به عهد خود و عهد پدر وجد بزرگوار خود وفادار بود و مسلم به عهد سرور و مولای زمان خود....

به فرمان امام زمان و ولی امرش پیام را به مردم کوفه رساند. نه از استقبال مردم خبری و نه از مزارع و درختان سر سبز ثمری!! و نه از چشمه های جوشان آب گوارایی....

لب های مسلم زیر هرم تابش آفتاب ترک برداشت و قلبش از بی وفایی مردم کوفه...
اما... اما دریغ از شکسته شدن عهد و وفای مسلم و خیانت در امانت حسین...

مسلم سفیر حسین بود و حسین امام و مقتدای مسلم.

بی وفایی دید ولی وفا کرد ،جفا دید ومحبت کرد،سوخت اما ساخت. شکست اما فرو نریخت. نه به امام زمان خود خشم گرفت ونه به مردم بی وفای کوفه !

زیر رگبار تیر ونیزه پنهان شد.کمرش از عهد شکنی کوفیان خم شد .ظلم وجورها کشید. بالب تشنه قامتی بست وتکبیره الاحرامی گفت ورکعتی امانت با اقتدا به حسین به جا آورد وجام عشق را سر کشید،از دار الاماره سقوط کرد وبه عرش خدا عروج...

مسلم خستگی ها رابه جان خرید تا به امام زمان خود وفادار باشد.امروز نیز عصریست پر از ظلم وجور!

امامی هست و یزیدی، کربلایی هست وعاشورایی. هم کوفه هست وهم کوفی ومسلم ها هستند...
بسیارتر از دیروز!

ومن امروز در حوادث دیروز وامروز خود به دنبال خود می گردم تا خود رابیابم وبدانم از کدامین آنها هستم؟ از تبار کوفیان هستم یا از سلاله مسلم!! بی شک گمشده ام را در خود خواهم یافت ودر امانت داریم در محضر خدا وبا ولایت پذیریم در عصور زمانه خود اگر خوب بیاندیشم وخوب خود را نظاره کنم....

پایان

۲موضوع: آداب اطاعت از ولی امر ورهبری در زندگی فردی واجتماعی (با الهام ازعاشورا)

ب:درسی که از قاسم بن الحسن آموختم!

شیرین تر از لحظه‌ی وصال لحظه‌ای نیست، آن هم لحظه وصال دو انسان، دو انسانی که در اوج غرور ونشاط جوانی، عقد وپیمان زناشویی باهم می بندند.با هزار امید وآرزو، آرزوهای شیرین ورنگارنگ....

کربلا همه چیز داشت. غم، ماتم، عزا، خون، شهادت، نیرنگ، دورنگی، فریب، عشق، مردانگی، گذشت، ایثار، شور، هیجان، لذت وزیبایی وصال، عروس وداماد و...داماد، آری آن هم چه دامادی...!
شاخه نوری از بوستان حسن مجتبی، پسر فاطمه وعلی، قاسم بن الحسن،تنها بازمانده حسن، جگر گوشه حسن،آری گوشه ای از از جگر قطعه قطعه شده حسن...

در معرکه عاشورا، شاید چشم‌ها به امید تمام شدن جنگ و فائق آمدن لشکریان حسین علیه السلام به جنگ می‌نگرند، و قلب‌ها در آرزوی به نظاره نشستن جشن عروسی قاسم....

وقاسم داماد دشت کربلا فرو رفته در اندیشه، در اندیشه چه؟! خدا می‌داند و بس...

با شتاب از خیمه بیرون می‌آید. سراسیمه به سمت عمو می‌دود. به پاهای عمو می‌افتد.

عمو... عمو.. تورا قسم بخدا به من اذن میدان بده...

حسین جگر گوشه برادر را بلند می‌کند.. در آغوش می‌کشد و می‌بوید و می‌بوسد... قاسم، آخر، آخر، توتنها یادگار حسنی. حسن نازدانه مادرم فاطمه زهرا. تو باید بمانی و شهد شیرین وصال را بچشی و نام برادرم حسن را زنده تر از قبل نگه داری...

قاسم بی تاب تر از پیش گریه می‌کند. اشک می‌ریزد و به عمو می‌نگرد! عمو جان! مرا از چشیدن شهد شیرین شهادت در رکابت محروم می‌کنی؟! به خدا قسم شهدی شیرین تر از جان نثاری در رکاب تو نمی‌شناسم. بگذار دنیا هرچه در آن است به کام دوست داران دنیا شیرین باشد. من شیرینی شهادت در رکاب تورا برگزیده ام....

حسین با بیم و امید، قاسم را تجهیز می‌کند. قاسم به سمت معرکه پیش می‌رود و حسین از پشت نظاره گر قامت قاسم... آهی از دل می‌کشد... آه... چه قدر شبیه برادرم است!

کجایی برادرم، کجایی حسن جان، کجایی که ببینی برادرت حسین چه قدر مضطر شده که شکوفه های باغ مصطفی به داد خواهی برادرت یکی پس از دیگری پر پر می‌شوند!!

قاسم می‌رود و می‌رود... شتابان... و از پشت جماعتی که به قاسم می‌نگرند و نوعروسی که چشم به قامت دامادش دوخته....

قاسم! تو چشم به کدامین نوعروس دوخته ای که اینگونه دل باخته ای و پیش می‌روی؟

قاسم سر به آسمان بلند می‌کند، قامتی می‌بندد و تکبیرة الاحرامی، لبخندی می‌زند و... قربة الی الله و بعد حمله ای که از خون قاسم رنگین می‌شود... دقایقی بعد این زینب است که هلهله شیون سر می‌دهد و بر بالین داماد کربلا حاضر می‌شود و شور و شعفی که در خیمه ها می‌افتد و جشن ماتمی که بر عروسی داماد شهید بر پا می‌شود...

قاسم مظهر مردانگی است. با اقامه رکعتی گذشت، اقتدا به حسین، نوعروس حلال خود را رها کرد تا درس رهایی از بند نوعروسان حرام و هزار داماد را به همه هستی دهد. تا به گوش عالم برساند که می توان گذاشت و گذشت به راحتی و شیرینی سر کشیدن جرعه ای عسل... آخر او بازمانده امیرالمومنین حیدر کرار علی بن ابیطالب است. که جهان و هر چه در آن است سه طلاقه کرد و پشت پا زد به همه هست و نیست عالم....

پایان

۲ موضوع: آداب اطاعت از ولی امر و رهبری در زندگی فردی و اجتماعی (با الهام از عاشورا)

ج: درسی که از حضرت زینب سلام الله علیها آموختم

روزها از پی هم شتابان می روند. کربلایی هست و صحرایی سوزان و پشته هایی از خار و خس و خاشاک... و اندیشه ای که سخت مرا به تکاپو انداخته و وجودم را متلاطم ساخته. می اندیشم به اتفاقات کم اهمیت و گاه به سختی بی اهمیت!!

وقتی خار کوچکی به انگشتم فرو می رود، دنیا جلوی چشمانم تیره و تار می شود. آه از نهادم بر می خیزد. زمین و زمان را به هم می زنم تا اندکی آرام گیرم! خداوندا چه جسم ضعیفی دارم و بدتر از آن چه روح حقیری که تاب اندکی نا ملایمتی را ندارد!!

در حیرتم از صبر زینب، از صبر علی، از صبر فاطمه، از صبوری حسن و شکیبایی حسین... نه به درستی که در تحیرماندن من به اینجا ختم نمی شود! اوج حیرتم از صبر زینب است... خدایا چه صبوری به زینب عطا کردی که در برابر، دریا دریا بلا و اقیانوس اقیانوس مصیبت و کلهکشان کلهشان، رنج و غم خم به ابرو نیاورد و چون کوه ایستادگی کرد...

فرق شکافته علی را دید، پهلوی شکسته مادر را به نظاره نشست، درمقابل چشمانش جگر حسن تکه تکه شد... و زینب همچنان پابر جا، ایستاده بر بلندای صبر... نه، زینب عالمه غیر معلمه ایست که صبر شاگرد همیشه مردود و جا مانده از درس زینب است!

آه... آه... شبی جانکاه تر از شب عاشورا در تاریخ هستی ثبت نشده. چه دلخراش است یاد آوری
خاطرات فراق وجدایی زینب و حسین از هم...

شب عاشورا است، زینب دست بر گردن حسین و حسین خواهر را در آغوش گرفته... نجوایی دارند
عاشقانه و عارفانه... خدا می داند وزینب و حسین...

حسین شرح واقعه می کند وزینب آرام آرام اشک می ریزد. حسین دهان خود را به گوش خواهر
نزدیک می کند... اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم، که یعیص...

شگفتا قرآن ناطق برای زاده قرآن، قرآن میخواند و تفسیر می کند! خواهرم فردا عاشورا است، جنگ بالا
می گیرد. قاسم می رود، علی اکبر.. عون.. محمد.. عباس... برادرت، رکاب پاهایت، پشت و پناهت، ابا الفضل
العباس، برادرمان، عباس هم می رود. خورشید می تابد. گرم تر از هر روز... حسین نفسش به شماره می
افتد. مکث می کند به خواهر نگاه می کند و دوباره ادامه می دهد... علی اصغر... علی اصغر.. آری او هم
می رود. من می مانم و لشکر حرامیان... تو می مانی و آل الله.. بر من حمله ور می شوند.. حسین دوباره
مکث می کند. تاب گفتن اصل واقعه را ندارد. لحظه ای به هم نگاه می کنند...

اقیانوس چشم حسین به دریای چشم زینب گره می خورد. لرزه بر اندام بانوی صبر می افتد. حسین
نگران از دست رفتن خواهر... رو به آسمان می کند، دست بر سینه ما لامال از اندوه خواهر می گذارد و به
اذن خداوند شمه ای از صبر امامت حسین بر قلب زینب نازل می شود... زینب آرام می گیرد...

مگر حسین به زینب چه عطا کرد که اینگونه آرام گرفت؟! فقط خدا می داند و بس...

زینب و حسین از هم فاصله می گیرند. هر یک به سمتی روانه می شوند. حسین وارد خیمه می شود
و در جمع اصحاب بی همتای خود قصه عشق می گوید و حدیث عشق می خواند و در خیل عاشقان و هم نوا
با عاشقان باز قامت عشق می بندد و رکعتی دیگر عاشقانه می خواند. در خیمه ای دیگر زینب آیه ها را
مرور می کند تا بلکه مرهمی بیابد جهت مداوای زخم جانکاه خود... قرآن می خواند و می خواند..

آیه ها را پشت هم زمزمه میکند و زینب پس هر آیه، آیه ای می شنود. گویی ندایی ملکوتی در گوشش
نجوا می کند: واستعینوا بالصبر والصلوة... واستعینوا بالصبر والصلوة... زینب به پا می خیزد. چنگ به
ریسمان محکم نماز می زند و ره توشه ای برای فردای خود بر می گیرد و باز آرام می شود.. دل دریایی

زینب اقیانوس می شود و، وسعت می گیرد و، وسیع تر می شود. به قدری وسعت می یابد که همه هستی را در بر می گیرد... و باز آرام می شود....

شب عاشورا با تمام عظمت خود از عاشورائیان عبور می کند و جای خود را به صبح ملکوتی عاشورائیان می دهد... قلم توانایی به تصویر کشیدن و باز گو کردن آنچه را که گذشت ندارد. فقط می توان گفت قطره ای از اقیانوس بی کران صبر زینب را، گذشت و فداکاری، حلم و بردباریش را به تصویر کشید، نه بیش از آن را...

خداوند در حیرتم از صبر حسین که قطره ای از اقیانوس صبر خود را به زینب چشاند و او را آماده بزرگترین واقعه تلخ هستی کرد.. آری در حیرتم از صبر حسین و از صبر خدای حسین و در حیرتم از صبر و استقامت حقیر و ناچیز خود که دل خوش کرده ام انسانم و در شادان صبور...!

آیا به راستی من بویی از صبر زینب برده ام؟ نه... آیا بویی از نماز بی مانند زینب برده ام که اینگونه صبورم سازد؟! یا خود را فریفته خود ساخته ام....؟! باشد تا ببیندیشیم... پایان